



اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

یورش به خانه وحی - آیت الله جعفر سبحانی

نام کتاب: یورش به خانه وحی

نویسنده: آیت الله جعفر سبحانی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

یورش به خانه وحی

پیشگفتار

اشاره

ظلم و ستم به خاندان رسالت، پس از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، از رویدادهای مسلم تاریخ اسلام است که نمی توان درباره آن شک و تردید نمود، محدثان و تاریخ نگاران با تمام محدودیتها و فشارها حقایق را به گونه ای بازگو کرده و از آن حوادث تلخ و دردآور، یاد نموده اند.

شریف مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) می نویسد:

«در آغاز کار، محدثان و تاریخ نویسان اهل سنت آنچه را در این مورد می شنیدند به صورت کامل نقل می کردند، ولی چه بسا بر اشکالاتی در برخی از چیزهایی که نقل می نمودند واقف گشتند پس از نقل آنها خودداری کردند». [۱].

چه بی مهری بالاتر از این که امام امیرمومنان علیه السلام را به صورت

[صفحه ۱۰]

بسیار زننده برای بیعت به مسجد بردند و امیرمومنان در پاسخ نامه معاویه [۲] که در آن به این موضوع اشاره کرده بود، چنین می نویسد:

«گفتی که من بسان شتر سرکش برای بیعت سوق داده شدم. به خدا سوگند، خواستی از من انتقاد کنی ولی در واقع امر ستودی و خواستی رسوایم کنی اما خود را رسوا کردی. هرگز بر مسلمانی ایراد نیست که مظلوم واقع شود». [۳].

بنابراین، هر نوع شک و تردید در این مسائل جز فریب وجدان و اغفال ناآگاهان، چیز دیگری نیست.

اخیرا در یکی از مجلات، مقاله ای پیرامون زندگی حضرت زهرا علیها السلام به عنوان «از ولادت تا افسانه ی شهادت» منتشر گردیده و نویسنده سعی نموده بود تا حقایق تاریخی را انکار ورزد و شهادت سرور زنان جهان را به وسیله ی عاملات خلافت، افسانه پندارد.

خوشبختانه- پس از انتشار آن- از طرف برخی از موسسات، پاسخ بسیار متقن و روشن- ولی موجز- به آن داده شد، در نتیجه مشت نویسنده باز شد، ولی در این رساله، مدارک بیشتری ارائه شده و موضوع، حالت تواتر به خود گرفته است.

[صفحه ۱۱]

با این همه ما نیز معترفیم که در این رساله نیز اجمال، جای تفصیل را گرفته و تشریح حوادث تلخ و جانسوز پس از سقیفه در خور کتابی گسترده است و هرگز در یک یا دو مقاله نمی گنجد.

خانه های رفیع

قال الله تعالی:

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ». [۴].

«(این چراغ پر فروغ) در خانه هایی قرار داد که خداوند اذن فرموده، دیوارهای آن را بالا برند، خانه هایی که نام خدا در آنها برده می شود و صبح و شام در آنه تسبیح او می گویند».

بحث های آینده به روشنی ثابت خواهد کرد که بیت فاطمه علیها السلام از مصادیق روشن این آیه می باشد که احترام و تکریم آن وظیفه ی هر مسلمانی است، ولی متأسفانه این بیت پس از در گذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مورد هتک قرار گرفت.

این رساله با مصادر و مدارک قطعی، واقعیت هتک حرمت خانه ی آن حضرت را روشن می سازد به گونه ای که برای هیچ دیر باوری، جای شک و تردید باقی نمی ماند.

[صفحه ۱۳]

اشاره

درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم جامعه اسلامی را در بوتهدی امتحانی بزرگ قرار داد و پایه های ایمان و تسلیم و پذیرش افراد را نسبت به اصول و فروع اسلام، کاملاً آشکار ساخت، در آن برهه‌ی حساس از تاریخ، عقده‌ها و کینه‌هایی که در نهانگاه خوف از مقام رسالت، پنهان شده بود، عیان گشت و روشن گردید که اسلام خواهی گروهی از مهاجر و انصار، به هدف نیل به یک رشته مقامات و مناصب دنیوی انجام گرفته است و آنان، دین خدا را تا آنجا پذیرا هستند که با منافع دنیویشان در اصطکاک نباشد.

[صفحه ۱۴]

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جامعه اسلامی را دو خطر بزرگ، از داخل و خارج، تهدید می‌کرد: از یک طرف حزب نفاق و ستون پنجم به شدت در صدد ایجاد فتنه و آشوب در داخل بود تا نظام از درون فروریزد، لذا ابوسفیان - موقعی که امام، جسد مبارک پیامبر را غسل می‌داد- در خانه‌ی امام را زد و گفت دست خود را بده تا با تو به عنوان خلیفه‌ی مسلمین بیعت کنم و هر نوع مخالفت احتمالی را با نیروی قبیله‌ی خود سرکوب سازم! امام که از نیت سوء او آگاه بود، دست رد بر سینه‌ی نامحرم زد و فرمود:

«والله ما أردت بهذا إلا الفتنه، و أنك و الله طال ما بغيت الإسلام شراً، لا حاجة لنا في نصيحتك». [۵].

«به خدا سوگند تو هدفی جز ایجاد فتنه و آشوب نداری و پیوسته برای اسلام خواهان شر و بدی بودی، ما را به خیر خواهی نیازی نیست!».

از طرف دیگر، احتمال حمله رومیان قوت می‌گرفت، زیرا در اجرای فرمان پیامبر که دستور داده بود یاران او هر چه زودتر مدینه را به عزم سرزمین روم (شام کنونی) ترک کنند، عمداً تعلل شده بود و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری،

[صفحه ۱۵]

سر باز زندگان از این فرمان را مشمول نفرین خود قرار داده بود:

«جَهَّزُوا جيشَ أسامة، لعنَ اللهُ من تخلفَ عنه». [۶].

«سپاه اسامه را آماده حرکت سازید، متخلفان از آن از رحمت خدا دور باشند».

گذشته از این، روح یاغیگری در برخی از قبایل عرب زنده شده و می‌خواستند به عناوین گوناگون از زیر چتر حکومت اسلامی بیرون آیند تا از هر نوع پرداخت زکات و غیره خود داری کنند.

در چنین شرایط خاص و سرنوشت ساز، اما چاره‌ای جز مماشات با کودتاگران و اغماض از بیعتی که با او در سرزمین غدیر انجام گرفته بود، نداشت و اگر بر حفظ حق مسلم خود اصرار می‌ورزید چه بسا منویات حزب نفاق و دشمن خارجی جامه‌ی عمل می‌پوشید، لذا ناچار شد در مقابل قانون شکنی‌ها و خلاف کاری‌ها مماشات کند و جلو فتنه‌ی بزرگی را بگیرد. چنانچه خود امیرمومنان در سخنانش به این نکته اشاره دارد:

«فامسکتُ یدی حتّی رأیتُ راجعاً الناس قد رجعتُ عن الإسلام یدعون إلی محقّ دین محمد صلی الله علیه و اله و سلّم فخشیتُ إن لم

[صفحه ۱۶]

أنصُر الإسلام و أهله أن أری فیه ثلماً أو هدماً تكون المصیبه به علی أعظم من فوت ولایتکم الّتی إنّما هی متاع أيام قلائل».

[۷].

«دست بر روی دست گذاردم تا این که به چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازند، در اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم باید شاهد نابودی و حکومت چند روزه بر شما مهمتر بوده و هست».

نشستی در سقیفه

هنوز جسد پیامبر گرامی بر روی زمین قرار داشت و مراسم تغسیل و تکفین آغاز نشده بود و یاران رسول خدا در محل دفن او گفتگو می‌کردند و چشمها گریان و خردها حیران بود که ناگهان دو نفر به نامهای: «معن بن عدیّ و عدیم بن ساعده»، از سقیفه بنی ساعده خبر آوردند که انصار گرد هم آمده و می‌خواهند با «سعد بن عباد» به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا بیعت کنند! این خبر را آهسته به ابی‌بکر گفتند و او همراه عمر و ابو عبیده، بدون اینکه

[صفحه ۱۷]

کسی را از هدف خود آگاه سازد، رهسپار محل اجتماع انصار شد. آنان موقعی به سقیفه رسیدند که سعد بن عباد، رئیس قبیله ی خزرج، مشغول سخنرانی بود و خدمات انصار را به اسلام، یادآور می شد.

تشریح سرگذشت سقیفه و آن که چگونه یک اقلیت کوچک که از سه نفر و بنا به نقلی از پنج نفر تجاوز نمی کرد پیروز شدند، مفصل و گسترده است و در این مقاله جای بازگویی آن نیست. سرانجام نتیجه این شد که رئیس قبیله اوس از انصار برای ناکام گذاردن خزرجیان با ابوبکر بیعت کرد و در پی این امر، اقلیت ناچیز مهاجرین حاضر در سقیفه، به همین اندازه اکتفا کرده و سقیفه را به عزم مسجد ترک گفتند و در نیمه راه مسجد به بیعت گیری از افراد مشغول شدند و آنچه از خاطره ها و یادها محو شد، جنازه ی پیامبر و مراسم دفن و کفن و نماز بر آن حضرت بود!

امیرمومنان علیه السلام همراه عباس و گروهی از بنی هاشم و مهاجر، پیکر مطهر پیامبر را به خاک سپردند و خود و عده ای از علاقه مندان، شاهد صحنه ی بیعت گیری ها و مقام خواهی های گروه اقلیت بودند.

ای کاش به همین مقدار اکتفا می ورزیدند ولی اصرار داشتند با ارباب و تهدید از علی علیه السلام بیعت بگیرند تا سرانجام، بنی هاشم نیز

[صفحه ۱۸]

بیعت نمایند. در این موقع، رویدادهای تلخی رخ داد که قلم از نقل و بیان آن شرم دارد.

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

در طول تاریخ، گروهی از نویسندگان، متأثر از خلفای اموی و عباسی کوشیده اند که از کنار حوادث تلخ پس از خروج از سقیفه با سکوت بگذرند و آن را بازگو نکنند بالاخص، با مرور زمان بر اندام صحابه ی پیامبر، لباس عصمت پوشانیده شد و هر نوع انتقاد از آنها با برچسب «ارتداد»، همراه گردید! ولی در این میان دو گروه توانستند تا حدی پرده از روی حقیقت بردارند:

الف: گروهی تا آنجا شهامت داشتند که فقط سوء قصد خلفا را بیان کنند و این که برای خذ بیعت و به هم زدن اجتماع بنی هاشم در خانه علی علیه السلام تا مرز جنگ با آنان پیش رفتند (اما این که حادثه‌ای نیز رخ داد یا نه؟ از بیان این قسمت خود داری نمودند).

ب: گروهی که از شهامت بیشتری برخوردار بودند حوادث بعدی را نیز یادآور شدند و افزودند که خانه به آتش کشیده شد و دختر پیامبر مصدوم گشت و فرزندی که در رحم داشت سقط گردید.

البته انتظار این که علاقه‌مندان خلفا یا حقوق بگیران دربار

[صفحه ۱۹]

خلافت، این نوع حقایق را بی پرده بنویسند، انتظاری دور از واقعیت است، ولی در عین حال حقایق در تاریخ پنهان نمانده و چهره‌ی حقیقت، روشن گشته است.

ما در این بحث فشرده، از مورخان و محدثان اهل سنت که تا حدی دارای شهامت بوده‌اند نصوصی را نقل می‌کنیم و روشن است که اگر روایات و نصوص علمای شیعه را بر گفته‌ی مورخان و محدثان یاد شده بیفزاییم ماجرا از حد تواتر بالاتر رفته و جنبه‌ی «مقطوع» و «مسلم» خواهد یافت.

اخیرا فردی «ناآگاه» از تاریخ صحیح اسلام یا «غافل نما» از واقعیات آن، مقاله‌ای درباره‌ی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته و پس از ذکر مناقب و فضایل آن حضرت، مذبوحانه کوشیده است بی حرمتی که درباره‌ی آن حضرت انجام گرفته و به «شهادت» ایشان منتهی شده است را انکار ورزد.

از آنجا که بخشی از آن مقاله، مصداق تحریف روشن تاریخ بود، بر آن شدیم که به بیان بخشی از حقایق تاریخی در این زمینه بپردازیم و موضوع سخن ما را در این مقاله، نکات زیر تشکیل می‌دهند:

[صفحه ۲۰]

۱. عصمت فاطمه زهرا علیها السلام در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۲. احترام خانه‌ی آن حضرت در قرآن و سنت.

۳. بی حرمتی به خانه و شخصیت آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوارش.

امیدواریم که با تشریح نکات سه گانه‌ی فوق، نویسنده‌ی آن مقاله در برابر حقیقت، سر تسلیم فرود آورده و از نوشته خود نادم و پشیمان گردد و با شهامتی که در خور حق پژوهان است به جبران کار خود بپردازد.

[صفحه ۲۱]

عصمت زهرا در لسان رسول خدا

دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقام والایی برخوردار است و سخنان رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه می‌باشد. آنجا که درباره‌ی او چنین می‌فرماید:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي». [۸].

«فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد همانا مسلما مرا خشمگین کرده است.»

[صفحه ۲۲]

ناگفته پیداست که خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مایه‌ی اذیت و ناراحتی اوست و سزای چنین شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

(... وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). [۹].

«آنان که رسول خدا را آزار دهند برای آنان عذاب دردناکی است.»

چه دلیلی استوارتر بر عصمت فاطمه علیهاالسلام که به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رضای وی مایه رضای خدا و خشم او مایه خشم خدا معرفی گردیده است، چنانکه می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ». [۱۰].

«دخترم فاطمه! خدا با خشم تو، خشمگین و با خشنودی تو، خشنود می‌شود.»

به پاس چنین مقامی والا، او سرور زنان جهان است و پیامبر در حق او چنین فرموده:

«یا فاطمه! ألا ترضین أن تكونی سیدة نساء العالمین، و سیدة نساء هذه الأمة، و سیدة نساء المؤمنین». [۱۱] .

[صفحه ۲۳]

«دخترم فاطمه! آیا (به این کرامتی که خدا به تو داده) خشنود نیستی که تو سرور زنان جهان، سرور زنان این امت و سرور زنان مومن باشی».

در این از تذکر نکته‌ای ناگزیریم: عصمت فردی چون دخت گرامی پیامبر، ملازم با نبوت نیست، به گواه این که حضرت مریم، به شهادت قرآن، معصوم از گناه بود [۱۲] ولی هرگز پیامبر نبود.

ما اگر بخواهیم درباره‌ی فضایل و مناقب دخت گرامی پیامبر سخن بگوییم باید به نگارش کتابی مفصل بپردازیم، ولی به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

[صفحه ۲۴]

حرمت خانه‌ی حضرت زهرا از دیدگاه قرآن و سنت

محدثان، یادآور می‌شوند وقتی آیه‌ی مبارکه (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَدْعَرَ فِيهَا اسْمُهُ...) [۱۳] بر پیامبر فرود آمد، پیامبر آیه را در مسجد تلاوت کرد. در این هنگام شخصی برخاست و گفت: ای رسول گرامی، مقصود از این بیوت با این برجستگی چیست؟

پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران.

در این موقع ابوبکر برخاست، در حالی که به خانه‌ی علی و فاطمه علیهماالسلام اشاره می‌کرد، گفت: آیا این خانه از همان خانه‌ها است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ گفت: بلی از برجسته ترین آنها است. [۱۴].

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مدت نه ماه هر روز پنج مرتبه، وقت هر نماز به در خانه‌ی دخترش می آمد، بر او و همسر عزیزش سلام می کرد و این آیه را می خواند:

(... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) [۱۵]. [۱۶].

«خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

پیداست خانه‌ای که مرکز نور الهی بوده و خدا به ترفیع آن امر کرده است، از احترام بسیار بالایی برخوردار می باشد.

خانه‌ای که اصحاب کسا را در بر می گیرد و خدا از آن با جلالت و عظمت یاد می کند، باید مورد احترام قاطبه‌ی مسلمانان باشد.

اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر، تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟

تصمیم بر هتک حرمت

اشاره

با اسامی شخصیت‌هایی که تصمیم شیخین بر هتک حرمت خانه حضرت زهرا علیها السلام را نقل کرده‌اند آشنا می شویم:

۱. ابن ابی شیبه در «المصنف».

۲. بلاذری در «انساب الاشراف».

۳. ابن قتیبه در «الامامه و السیاسه».

۴. طبری در تاریخ خود.

۵. ابن عبد ربه در «العقد الفرید».
۶. ابن عبدالبر در «الاستیعاب».
۷. ابوالفداء در «المختصر فی اخبار البشر».
۸. نویری در «نهایه الارب فی فنون الادب».
۹. سیوطی در «مسند فاطمه».
۱۰. متقی هندی در «کنز العمال».
۱۱. دهلوی در «ازاله الخفاء».
۱۲. محمد حافظ ابراهیم در «قصیده عمریه».
۱۳. محمد رضا کحاله در کتاب «اعلام النساء».

[صفحه ۲۹]

هتک حرمت خانهای حضرت زهرا

با این سفارشهای موکد، متأسفانه برخی، حرمت خانهای آن حضرت را نادیده گرفته و به هتک آن پرداختند و این فاجعه‌ای نیست که بتوان بر آن پرده افکند.

ما، در این مورد، نصوصی را از کتب اهل سنت نقل می‌نماییم تا روشن شود که مسأله‌ی هتک حرمت خانهای زهرا و رویدادهای بعدی، یک واقعیت مسلم است نه یک افسانه. و با اینکه در عصر خلفا سانسور فوق‌العاده‌ای نسبت به نگارش فضایل اهل بیت و مثالب اصحاب اعمال می‌شد، ولی به حکم اینکه «حقیقت شیء، نگهبان آن است» این حقیقت تاریخی تا حدی به طور زنده در

[صفحه ۳۰]

کتابهای تاریخی و حدیثی محفوظ مانده است. ضمناً در نقل مدارک، ترتیب زمانی نگارش آنها را در نظر می‌گیریم تا به نویسندگان عصر حاضر برسیم.

ابن ابی شیبه و کتاب المصنف

ابوبکر بن ابی شیبه (۱۵۹ - ۲۳۵) مؤلف کتاب المصنف، به سند صحیح چنین نقل می‌کند:

«انه حين بوبع لابی بكر بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كان على و الزبير يدخلان على فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فيشاورونها و يرتجعون في امرهم.

فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمه، فقال: يا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و الله ما من احد احب الينا من ابیک و ما من احد احب الينا بعد ابیک منك، و ايم الله ما ذاک بما نعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک، ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت.

قال: فما خرج عمر جاءوها، فقالت: تعلمون ان عمر قد جاءني، و قد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت، و ايم الله ليمضين لما حلف عليه». [۱۷].

[صفحه ۳۱]

«هنگامی که مردم با ابی‌بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو و رایزنی می‌پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا سوگند این محبت، مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شدند دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.

این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند دخت گرامی علیهاالسلام به علی علیه‌السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آنچه را که قسم خورده انجام می‌دهد.

یادآور شدیم که گزارش فوق در کتاب «المصنف» با سندی صحیح نقل شده است، اینک به بررسی سند حدیث از دیدگاه رجالیان اهل سنت می‌پردازیم تا میزان اعتبار تاریخی آن معلوم گردد:

بررسی سند روایت المصنف

در اعتبار شخص مولف (یعنی ابن ابی شیبه) همین بس که ذهبی، دانشمند رجالی اهل سنت (متوفای ۷۴۸) درباره‌ی او

[صفحه ۳۲]

می‌گوید: «عبدالله بن محمد بن ابی شیبه، حافظ بزرگ و حجت است. احمد بن حنبل و بخاری و ابوالقاسم بغوی از او نقل روایت کرده و گروهی او را توثیق کرده‌اند... این شیبه از کسانی است که از پل عبور کرده و در منتهای وثاقت است». [۱۸]

و درباره‌ی راویان، گزارشی نیز یادآور می‌شویم که ابن ابی شیبه حدیث را با سند یاد شده در زیر نقل می‌کند:

حدثنا محمد بن بشر، حدثنا عبدالله عمر، حدثنا زید بن اسلم، عن ابیه اسلم.

اینک بررسی وثاقت این گروه:

الف) محمد بن بشر: ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «ابن معین او را توثیق نموده، ابوداود او را حافظترین محدثان کوفه شمرده و ابن حبان او را جز ثقات نام برده است. نسائی و ابن قانع به توثیق او پرداخته‌اند و همچنین...». [۱۹].

ب) عبید الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب یکی از فقهای هفتگانه مدینه است که در سال ۱۴۷ در گذشته است.

[صفحه ۳۳]

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «نسائی او را ثقه و ضابط معرفی کرده و ابن معین و ابن زرعه و حاتم نیز او را از ثقات شمرده‌اند.

ابن میمون وی را از سادات مدینه و اشراف قریش می‌شرد و برترین فرد از نظر علم و عبادت و حفظ و اتقان حدیث بود».

[۲۰].

ج) زید بن اسلم عدوی، فقیه مدینه است که گروهی مانند احمد و ابوزرعه و نسائی به وثاقت او تصریح کرده و یعقوب بن شیبه او را اهل فقه و دانش و مفسر قرآن وثقه دانسته و در سال ۱۳۶ در گذشته است. [۲۱].

د) اسلم عدوی: وی بخشی از زمان پیامبر را درک کرده و از ابوبکر و عمر و عثمان و ابن عمر و معاذ بن جبل و ابی عبیده و حفصه نقل روایت می کند. عجللی و ابوزرعه او را از ثقات شمرده اند. اسلم در سال ۸۰ و در سن ۱۱۴ سالگی در گذشته است. [۲۲].

ما در معرفی این افراد به فشرده گویی پرداختیم و به منظور اختصار، از نقل کلمات دیگر رجالیان و محدثان که حاکی از تعریف و توصیف آنهاست، خود داری کردیم.

[صفحه ۳۴]

بلاذری و کتاب انساب الأشراف

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب الاشراف» به گونه‌ی زیر نقل می کند:

«انّ أبابکر أرسل إلى علیّ یرید البیعة، فلم یبایع. فجاء عمر و معه فتیلة. فتلقته فاطمة علیّ الباب، فقالت فاطمة: یا ابن الخطاب! أتراک محرّقاً علیّ بابی؟ قال: نعم، و ذلک أقوی فیما جاء به أبوک...» [۲۳].

«ابوبکر به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه السلام) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه رو به رو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت! بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!».

با متن و ترجمه‌ی حدیث آشنا شدیم، اکنون به بررسی سند آن می پردازیم. بلاذری این رویداد تاریخی را با چنین سندی نقل می کند: مدائنی،

[صفحه ۳۵]

از مسلمه بن محارب، از سلیمان التیمی و از ابن عون.

بررسی سند تاریخ

درباره‌ی اعتبار بلاذری از دیدگاه اهل سنت همین بس که ذهبی در کتاب تذکره الحافظ وی را با القاب: حافظ، اخباری و علامه می‌ستاید [۲۴] و در کتاب سیر اعلام النبلاء او را چنین توصیف می‌کند: علامه، اذیب، نویسنده. [۲۵].

ابن کثیر در کتاب «البدایه و النهایه» از ابن عساکر نقل می‌کند که: «بلا ذری، نویسنده و دارای کتابهای خوبی است» [۲۶] بنابراین نباید درباره‌ی بلا ذری شک و تردید کرد.

اکنون به بررسی راویان گزارش یاد شده می‌پردازیم:

الف) علی بن محمد معروف به ابوالحسن مدائنی (متوفای ۲۳۴): یحیی بن حسین درباره‌ی او می‌گوید: ثقه، ثقه، ثقه. [۲۷]

ب) مسلمه بن محارب: بخاری در تاریخ کبیر از مسلمه نام

[صفحه ۳۶]

برده و از او روایت می‌کند [۲۸] و سکوت بخاری، از نظر دانشمندان نشانه وثاقت اوست. [۲۹].

ج) سلمان بن طرخان تیمی (منسوب به قبیله‌ی تیم از طریق ولاء): وی از شخصیت‌هایی مانند انس بن مالک، طاووس و غیره نقل کرده و سعید درباره‌ی او می‌گوید: من راستگوتر از سلمان تیمی ندیدم.

ابن معین و نسائی، سلیمان را ثقه دانسته‌اند. عجلی او را تابعی ثقه و از نیکان اهل بصره می‌شمرد و ابن سعد می‌گوید: او ثقه و کثیر الحدیث است. ابن حبان نیز او را از ثقات شمرده و می‌گوید: از عابدان اهل بصره و از صالحان است. او ثقه و در نقل حدیث کاملاً ضابط می‌باشد. [۳۰].

د) ابن عون: عبدالله بن عون بصری (متوفای ۱۵۱) از رجال صحاح ششگانه است که از ثمامه بن عبدالله بن انس و گروهی دیگر نقل روایت می‌کند.

ابن سعد در طبقات می‌نویسد: او فردی ثقه و گرایش‌های

[صفحه ۳۷]

عثمانی داشته، متقی و پرهیزگار بوده است. نسائی در کُنی او را ثقه و مامون می‌داند. ابن حبان او را از ثقات شمرده، ابن ابی شیبه او را ثقه و کتاب او را صحیح دانسته است و همچنین... [۳۱].

تا اینجا بررسی سند به پایان رسید. این دو سند صحیح تاریخی، به وضوح حاکی از آن است که بعد از درگذشت پیامبر گروهی که در راس آنان شیخین قرار داشته‌اند تصمیم به هتک حرمت خانه‌ی زهرا علیهاالسلام گرفته‌اند، اما این که افراد مزبور، به نیت خود جامه‌ی عمل نیز پوشانیده‌اند یا نه؟ این مطلب را باید از بررسی مدارک بخش آینده به دست آورد.

ابن قتیبه و الامامه و السیاسه

مورخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲-۲۷۶) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پر کار حوزه تاریخ و ادب اسلامی است، مولف کتاب تاویل مختلف الحدیث و ادب الکاتب و غیره. [۳۲] وی در کتاب «الامامه و السیاسه» چنین می‌نویسد:

[صفحه ۳۸]

«انّ أبابکر رضی اللّٰه عنه تفقد قوماً تخلّفوا عن بیعتہ عند علی کرم اللّٰه وجهہ فبعث إلیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأبوا أن یخرجوا فدعا بالحطب و قال: و الّذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لا حرقنّها علی من فیها، فقیل له: یا أباحفص انّ فیها فاطمۃ فقال: و إن». [۳۳].

«ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافته و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی آمد و آنان را صدا زد که بیرون بیایند ولی آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید والا خانه را بر سرتان آتش می‌زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه‌ی عمر) در این خانه فاطمه دخت پیامبر است، او گفت: باشد!».

ابن قتیبه دنبال داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است:

«ثم قال عمر، فمشى معه جماعه، حتى أتوا باب فاطمة، فذقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها: يا أبتِ يا رسول الله! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن أبي قحافة. فلما سمع القوم صوتها و بكائها انصرفوا باكين و كادت قلوبهم تتصدع و اكبادهم تنفطر و بقى عمر و معه قوم

[صفحه ۳۹]

فأخرجوا علياً، فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا و الله الذى لا إله إلا هو نضرب نكك...». [۳۴].

«عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و ابی قحافه رسید؟! وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا را شنیدند گریه‌کنان برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون کشیدند و نزد ابی‌بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم!!...». [۳۵].

[صفحه ۴۰]

طبری و تاریخ او

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت به خانه‌ی وحی را چنین بیان می‌کند:

«أتى عمر بن الخطاب منزل علىّ وفيه طلحة و الزبير و رجال من المهاجرين، فقال والله لأحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مُصلِتاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه». [۳۶].

«عمر بن خطاب به در خانه‌ی علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند! خانه را به آتش می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از

[صفحه ۴۱]

دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.»
این صحنه‌ی تاریخی، حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه‌ی اول، با تهدید و ارباب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار نبوده است حال، آیا این نوع بیعت ارزشی دارد یا نه؟ خواننده باید در آن داوری نماید.
اکنون سند این رویداد را بررسی می‌کنیم تا برای افرادی که در صحت این رویدادها به علت پیشداوری شک و تردید می‌کنند، مجال هیچگونه شک و تردیدی باقی نماند.

بررسی سند تاریخ طبری

طبری، رویداد فوق را با سند یاد شده در زیر چنین نقل می‌کند:

حدثنا ابن حمید، قال: حدثنا جریر عن مغیره، عن زیاد بن کلب.

به لحاظ معیارهای مقبول علم رجال اهل سنت، در امانت و صداقت و وثاقت طبری سخنی نیست. ذهبی درباره‌ی او می‌گوید:

«الامام الجلیل، المفسر، صاحب التصانیف الباهره،

[صفحه ۴۲]

ثقه صادق». [۳۷].

«پیشوای بزرگ، مفسر قرآن، ابوجعفر نویسنده کتابهای درخشان، ثقه و مورد اعتماد و راستگو».

اکنون ببینیم وضع راویان این رویداد چگونه است.

الف) ابن حمید یعنی محمد بن حمید بن حیان ابوعبدالله رازی (متوفای ۲۴۸)

یحیی بن معین می گوید: «او وارد بغداد شد، من و احمد بن حنبل از او اخذ حدیث نمودیم و در او جز نیکی ندیدیم».

عبدالله بن احمد (فرزند احمد بن حنبل) از قول پدرش می گوید: «تا ابن حمید زنده بود شهر ری مرکز دانش بود» [۳۸] و نیز عبدالله می گوید: احمد بن حنبل او را می ستود.

و اگر برخی به تضعیف او پرداخته مسلما از نظر قواعد حدیثی، قول معدل مقدم بر جرح است.

(ب) جریر بن عبدالحمید بن قرط الضبی، ابوعبدالله الرازی، القاضی (متوفای سال ۱۸۸ هـ).

از راویان صحاح است. نسائی و احمد بن عبدالله عجلی او را

[صفحه ۴۳]

توثیق کرده اند. [۳۹].

(ج) مغیره بن مقسم ضبی، کوفه فقیه (متوفای ۱۳۶ هـ).

ابوبکر بن عیاش می گوید: «من فقیه تر از مغیره سراغ ندارم».

عجلی می گوید: «مغیره فقیه ثقه بود و گرایش عثمانی داشت. نسائی نیز او را توثیق کرده است». [۴۰].

(د) زیاد بن کلیب تمیمی معروف به ابومعشر کوفی (متوفای ۱۱۹ هـ).

وی از رجال صحیح مسلم و ابوداوود و ترمذی و نسائی است. عجلی و نسائی و ابن حبان همگی او را توثیق کرده اند. [۴۱].

با راویان رویدادی که طبری در تاریخ خود نقل کرده آشنا شدیم. طبعاً رویدادی را که شخصیت هایی مانند ابن ابی شیبه، بلا ذری و طبری با اسانید صحیح آن را نقل کرده اند، از اعتبار خاصی در تاریخ برخوردار است. اینک به دیگر متون مهم تاریخی که فاجعه ی فوق را گزارش کرده اند توجه کنید:

[صفحه ۴۴]

ابن عبد ربه و العقد الفرید

شهاب الدین احمد معروف به «ابن عبد ربه اندلسی» مولف کتاب «العقد الفرید» (متوفای ۴۶۳ هـ) در کتاب مزبور بحثی مشروح درباره‌ی تاریخ سقیفه انجام داده و با اشاره به کسانی که از بیعت ابی بکر تخلف جسته‌اند چنین می‌نویسد:

«فأما علی و العباس و الزبیر ففعدوا فی بیت فاطمة حتی بعث إلیهم أبوبکر عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمة و قال له: إن أبوا فقاتلهم، فأقبل بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمة فقالت: یا ابن الخطاب أجتت لتحرق دارنا؟! قال: نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیها الأمة». [۴۲].

«علی و عباس و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشسته بودند تا این که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند با آنان نبرد کن. عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه‌ی فاطمه رهسپار شد تا خانه را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبه‌رو شد و گفت: ای فرزند خطاب! آمده‌ای خانه‌ی ما را

[صفحه ۴۵]

بسوزانی؟! او در پاسخ گفت: بلی، مگر این که شما نیز آن کنید که امت کردند (با ابوبکر بیعت کنید)».

ابن عبدالبر و کتاب الاستیعاب

یوسف بن عبدالله معروف به «ابن عبدالبر» (۳۶۸-۴۶۳) مولف کتاب «الاستیعاب»، از بزرگان علم حدیث، فقیه، مورخ و آگاه از انساب است.

او در الاستیعاب، بخش مربوط به شرح حال ابوبکر، تحت عنوان «عبدالله بن ابی قحافه» حادثه‌ی یورش به خانه زهرا را چنین نقل می‌کند:

«انّ علیاً و الزبیر کانا حین یويع لأبی بکر یدخلان علی فاطمة فیشاورانها و یتراجعان فی أمرهم، فبلغ ذلک عمر، فدخل علیها عمر، فقال: یا بنت رسول الله، ما کان من الخلق أحد أحبّ إلینا من أبیک، و ما أحد أحبّ إلینا بعده منک، و لقد بلغنی انّ هؤلاء النفر یدخلون علیک، و لئن بلغنی لأفعلنّ و لأفعلنّ. ثمّ خرج و جاءوها، فقالت لهم: انّ عمر قد جاءنی و حلف لئن عدتم لیفعلنّ، و أیّم الله لیفینّ بها...» [۴۳].

«علی و زبیر هنگامی که با ابوبکر بیعت می‌شد، به خانه فاطمه رفت و آمد کرده و با او در این زمینه به مشورت

[صفحه ۴۶]

می پرداختند. چون خبر رفت و آمد آنان به گوش عمر رسید، نزد فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! کسی محبوبتر از پدر تو برای ما نیست، همچنان که پس از رسول خدا، تو از دیگران نزد ما محبوبتری. به من خبر رسیده که آنان به خانه شما وارد می شوند. اگر بار دیگر چنین خبری به من برسد، چنین و چنان خواهم کرد! سپس خانه را ترک گفت و پس از رفتن او علی و زبیر وارد خانه شدند، فاطمه به آنان گفت: عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر این کار تکرار شود چنین می کنم. به خدا سوگند او به قسم خود عمل می کند».

ابی الفداء و کتاب المختصر فی اخبار البشر

اسماعیل بن علی معروف به ابی الفداء (متوفای ۷۳۲) در کتاب معروف خود به نام «المختصر فی اخبار البشر»، گزارشی نزدیک به آنچه ابن عبد ربه در «عقد الفرید» آورده است، نقل کرده و می گوید:

«ثم إن أبابكر بعث عمر بن الخطاب إلى علي و من معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضي الله عنها، و قال: إن أبوا عليک فقاتلهم، فاقبل عمر بشيء من نار علي أن يضرم الدار فلقيته فاطمة رضي الله عنها، و قالت: إلى أين يا ابن الخطاب، أجيئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم، أو تدخلوا فيما دخل فيه الأمه، فخرج علي حتى أتى أبابكر فبايعه كذا نقله القاضي جمال الدين بن واصل و أسنده إلى ابن عبد

[صفحه ۴۷]

رّبہ المغربی». [۴۴].

از آنجا که ترجمه تقریبی این بخش به هنگام نقل مطلب از عقد الفرید گذشت [۴۵]، نیاز به ترجمه مجدد نیست.

در اعتبار کلامی ابی الفدا همین بس که ذهبی می گوید: او دوستدار فضیلت و اهل آن بود و برای او محاسن زیادی هست. [۴۶].

نویری و نهیة الارب فی فنون الأدب

احمد بن عبدالوهاب قرشی معروف به نویری (۶۷۷-۷۳۳) شاعر و ادیب معروف مصری مولف کتاب «نهیه الارب فی فنون الادب» است که زرکلی در الاعلام [۴۷] آن را ستوده و از قول فازیلیف می گوید: حقایقی در این کتاب از مورخان دیرینه نقل شده است که کتابهای آنان به دست ما نرسیده است، مانند «ابن الرقیق»، «ابن رشیق» و «ابن شداد».

نویری در کتاب یاد شده، رویداد خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را چنین نقل می‌کند:

«روی أبو عمر بن عبدالبر، بسنده عن زید بن أسلم، عن

[صفحه ۴۸]

أبيه: ان علیاً والزبیر کانا حین بویع لأبی بکر، یدخلان علی فاطمة، یشاورانها فی أمرهم، فبلغ ذلک عمر، فدخل علیها، فقال: یا بنت رسول الله ما کان من الخلق أحد أحبّ إلینا من أبیک و ما أحد أحبّ إلینا بعده منک، و قد بلغنی ان هؤلاء النفر یدخلون علیک و لئن بلغنی لأفعلنّ و لأفعلنّ! ثمّ خرج و جاءوها، فقالت لهم: إنّ عمر قد جائنی و حلف إن عدتم لیفعلنّ و أیّم الله لیفیننّ». [۴۸].

چون ترجمه‌ی این بخش در روایت ابن عبدالبر گذشت [۴۹]، نیاز به ترجمه مجدد نیست.

سیوطی و مسند فاطمه

جلال الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱)، دانشمند ذوفنون و سخت کوش قرن نهم، در کتاب «مسند فاطمه» رویداد خانه دخت گرامی پیامبر را چنین نقل می‌کند:

«عن أسلم أنّه حین بویع لأبی بکر بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ کان علی و الزبیر یدخلون علی فاطمة بنت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و یشاورونها و یرجعون فی أمرهم، فلما بلغ ذلک عمر بن

[صفحه ۴۹]

الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة، فقال: يا بنت رسول الله، والله ما من الخلق أحد أحب إليّ من أبيك و ما من أحد أحبّ إلينا بعد أبيك منك، و أيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك أن أمرتهم أن يحرق عليهم الباب، فلما خرج عليهم عمر جاءوا، قالت: تعلمون أنّ عمر قد جاءني و قد حلف بالله لئن عدتم ليحرقنّ عليكم الباب، و أيم الله ليمضينّ لما حلف عليه». [٥٠].

از آنجا که سیوطی این حدیث را از مصنف ابن ابی شیبہ گرفته است و گفتار ابن ابی شیبہ [٥١] را نیز قبلاً ترجمه کردیم، نیاز به ترجمه نیست.

متقی هندی و کنز العمال

علی بن حسام الدین معروف بن متقی هندی (متوفای ٩٧٥) در کتاب ارزشمند خود «کنز العمال» [٥٢] رویداد خانه فاطمه را به نحوی که ابن ابی شیبہ در «المصنّف» نوشته نقل کرده است، بنابراین، نیازی به نقل عبارت و ترجمه آن نیست.

[صفحه ٥٠]

دهلوی و ازاله الخفاء

ولی الله بن مولوی عبدالرحیم دهلوی هندی حنفی (١١١٤ - ١١٧٦) در کتاب «ازالۀ الخفاء» (که به زبان فارسی نوشته) درباره‌ی حوادث ایام سقیفه چنین می‌نویسد:

«در همین ایام مشکلی دیگر که فوق جمیع مشکلات توان شمرد پیش آمد و آن این بود که: زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها جمع شده، در باب نقض خلافت، مشورتها به کار می‌بردند و حضرت شیخین آن را به تدبیری که بایستی بر هم زدند». [٥٣].

سپس نصّ تاریخ را که زید بن اسلم از پدرش نقل کرده و ما قبلاً آن را از «مصنّف» ابن ابی شیبہ نقل کردیم، یادآور می‌شود.

محمد حافظ ابراهیم (۱۲۸۷-۱۳۵۱) شاعر مصری که به «شاعر نیل» شهرت دارد، دیوانی دارد که در ده جلد چاپ شده

[صفحه ۵۱]

است. او در قصیده خود تحت عنوان عمر و علی، یکی از افتخارات عمر را این دانسته است که در خانه‌ی علی آمد و گفت:
اگر بیرون نیایید و با ابی بکر بیعت نکنید خانه را به آتش می کشم و لو دختر پیامبر در آنجا باشد!

جالب آن است که محمد حافظ ابراهیم، قصیده‌ی خویش را در یک جلسه‌ی بزرگ قرائت کرد و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند بلکه مدال افتخار نیز به او دادند.

سه بیت این قصیده، مورد نظر و استشهاد ماست:

و قَوْلُهُ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ

أَكْرِمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقِي عَلَيْكَ بِهَا

إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَ بِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا

مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ يَفُوهَ بِهَا

أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا [۵۴].

«و گفتاری که عمر آن را به علی علیه السلام گفت به چه شنونده‌ی بزرگواری و چه گوینده‌ی مهمی؟!».

«به او گفت: اگر بیعت نکنی، خانه‌ات را به آتش می کشم و احدی را در آن باقی نمی گذارم هر چند دختر پیامبر مصطفی در آن باشد».

[صفحه ۵۲]

«جز ابوحفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت».

عمر رضا کحاله و کتاب أعلام النساء

عمر رضا کحاله، محقق معاصر و مؤلف کتاب ارزشمند «أعلام النساء»، در شرح زندگی دخت گرامی پیامبر می نویسد:

«و تفقد أبوبکر قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي بن أبي طالب كالعباس و الزبير و سعد بن عبادة ففعدوا في بيت فاطمة. فبعث أبوبكر إليهم عمر بن الخطاب فجاءهم عمر فناداهم و هم في دار فاطمة فأبوا أن يخرجوا. فدعا بالحطب و قال: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لا حرقتهأ علی من فیها. فقیل له: یا أباحفص إنّ فیها فاطمة، فقال: و إن... ثمّ وقفت فاطمةً علی بابها فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منکم ترکتم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله جنازةً بین أیدینا و قطعتم أمرکم بینکم لم تستأمرونا و لم تردوا لنا حقاً». [۵۵].

پاراگراف نخست از این نقل در گذشته ترجمه شد، اینک به ترجمه‌ی پاراگراف دوم می پردازیم:

[صفحه ۵۳]

«دخت پیامبر در آستانه‌ی خانه ایستاد و گفت: من گروهی بدتر از شما نمی شناسم، جنازه رسول خدا را بر زمین گذارده‌اید و کار ریاست را بین خود تقسیم کرده‌اید، بی آن که با ما مشورت کنید و حق ما را به ما برگردانید».

تا اینجا بخشی از گزارش تاریخ که در آن، به تصمیم شیخین مبنی بر هتک حرمت خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام تصریح شده است، پایان پذیرفت. اکنون به بخش دیگر از گزارش آن رویداد دردناک تاریخی که حاکی از جامه‌ی عمل پوشاندن افراد مزبور به این نیت جسورانه است، می پردازیم.

[صفحه ۵۶]

یورش به خانه وحی

اشاره

اسامی کسانی که یورش به خانه وحی را تصریح کرده‌اند:

۱۴. ابو عبید در «الاموال».

۱۵. ابن سعد در «الطبقات الكبرى».

۱۶. طبرانی در «المعجم الكبير».

۱۷. ابن عبد ربه در «العقد الفريد».

۱۸. نظام به نقل «الوافی بالوفیات».

۱۹. میرد در «الكامل».

۲۰. مسعودی در «مروج الذهب».

۲۱. ابن ابی دارم به نقل «میزان الاعتدال».

۲۲. محمد بن مکرّم در «مختصر تاریخ دمشق».

۲۳. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه».

۲۴. جوینی در «فرائد المسطین».

۲۵. شمس الدین ذهبی در «تاریخ الاسلام».

۲۶. علی بن ابی بکر هیثمی در «لسان المیزان».

۲۸. متقی هندی در «کنز العمال».

۲۹. عبدالفتاح عبدالمقصود در «الامام علی».

۳۰. احتجاج به فعل خلیفه.

[صفحه ۵۷]

یورش به خانه وحی

در بخش پیشین، سخنان آن گروه از مورخان و محدثان که فقط به سوء نیت خلیفه و یاران او اشاره کردند، نقل شد. اینها گروهی بوده اند که نخواسته اند و یا نتوانسته اند دنبال فاجعه را به طور روشن منعکس کنند، مع الوصف، به اصل فاجعه یعنی یورش به خانه و... اشاره نموده و تا حدی نقاب از چهره ی حقیقت برافکنده اند. اینک به مدارک تاریخی دال بر یورش و هتک حرمت عملی خانه وحی فاطمه علیها السلام، می پردازیم و در نقل مصادر، غالباً ترتیب زمانی را در نظر می گیریم.

ابوعبید و کتاب الاموال

ابوعبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب نفیس خود به

[صفحه ۵۸]

نام «الاموال» که مورد اعتماد فقیهان بزرگ مسلمان قرار دارد، به طور مستند از عبدالرحمان بن عوف نقل می کند که می گوید: در بیماری ابوبکر، برای عیادتش، وارد خانه ی او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت: آرزو می کنم کاش سه چیز را که انجام داده ام انجام نداده بودم همچنان که آرزو می کنم کاش سه چیز را که انجام نداده ام انجام می دادم. همچنین آرزو می کنم سه چیز را از پیامبر سوال می کردم.

اما آن سه چیزی که انجام داده ام و آرزو می کنم ای کاش انجام نمی دادم عبارتند از:

۱. «وددت أنّی لم أکشف بیت فاطمة و ترکته وان أغلقَ علی الحرب». [۵۶].

«کاش، پرده ی حرمت خانه ی فاطمه را پاره نمی کردم و آن را به حال خود وا می گذاشتم، هر چند برای جنگ بسته شده بود».

ابوعبید هنگامی که به اینجا می‌رسد به جای جمله: «لم اکشف بیت فاطمه و ترکته...» می‌گوید: کذا و کذا. و اضافه می‌کند که من

[صفحه ۵۹]

مایل به ذکر آن نیستم.

ولی اگر «ابوعبید» روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر بر تافته، خوشبختانه محققان کتاب «الاموال» در پاورقی توضیح داده‌اند که: جمله‌های حذف شده‌ی فوق، در کتاب «میزان الاعتدال» (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است و افزون بر آن، طبرانی در معجم خود، ابن عبد ربه در عقد الفرید و افراد دیگر در جاهای دیگر، عبارت حذف شده را آورده‌اند.

محمد بن سعد و کتاب الطبقات الکبری

محمد بن سعد (متوفای ۲۲۹) معروف به کاتب و اقدیدر اثر ارزشمند خود که صحابه و تابعان را به شیوه خاصی طبقه بندی کرده در باب دختران پیامبر، زندگانی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را به صورت روائی آورده، آنگاه چنین می‌نویسد:

ابوبکر آگاه که فاطمه بیار شد در خانه فاطمه علیها السلام آمد و اجازه خواست تا از او عیادت کند، علی علیه السلام استجازه ابوبکر را به فاطمه علیها السلام رسانید.

فاطمه علیها السلام فرمود: اختیار با شماست، علی علیه السلام اذن داد. آنگاه می‌نویسد:

[صفحه ۶۰]

«فدخل علیها واعتذر إلیها و کلمها فرضیت عنه». [۵۷].

«بر زهرا وارد شد و معذرت خواهی کرد و با او سخن گفت و او را از خود راضی ساخت.»

البته ابن سعد روی محدودیتی که داشت، نتوانست روشنتر از این بنویسد، مگر ابوبکر که چه ستمی بر زهرا روا داشته بود که سرانجام از او رضایت می‌طلبد و معذرت خواهی می‌کند.

طبرانی و المعجم الکبیر

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) شخصیتی است که ذهبی در «میزان الاعتدال» در حق او می‌نویسد: حافظ و ثبت. [۵۸] مولف کتاب «المعجم الکبیر»- که کرارا چاپ شده است- آنجا که درباره‌ی ابی‌بکر و خطبه‌ها و وفات او سخن می‌گوید یادآور می‌شود: ابی‌بکر به هنگام مرگ، آرزو کرد:

کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم.

کاش سه چیز را انجام می‌دادم.

کاش سه چیز را از رسول خدا سوال می‌کردم.

سپس، درباره‌ی آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش آن

[صفحه ۶۱]

را انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید:

«فأما الثلاث اللاتی وددت أنى لم أفعلهنّ، فوددت أنى لم أكن كسفت بيت فاطمة و تركته». [۵۹].

«آن سه چیزی که آرزو می‌کنم کاش انجام نمی‌دادم چنین بود: آرزو می‌کنم حرمت خانه‌ی فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم.»

ابن عبد ربه و العقد الفرید

ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب «العقد الفرید» (متوفای ۴۶۳ ه) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید: در بیماری ابی‌بکر بر او وارد شدم تا از او عبادت کنم، او گفت: آرزو می‌کنم کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم و یکی از آن سه چیز این است:

«وددت انی لم أكشف بیت فاطمة عن شیء وإن كانوا اغلقوه علی الحرب». [۶۰].
«کاش در خانه‌ی فاطمه را باز نمی‌کردم هر چند آنان برای نبرد در خانه بسته بودند».

[صفحه ۶۲]

اسامی و عبارتهای شخصیت‌هایی که این بخش از گفتار خلیفه را نقل کرده‌اند، بعد خواهیم آورد.

سخن نظام در کتاب الوافی بالوفیات

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰-۲۳۱) از ادبا و دانشمندان مشهور است که به علت زیبایی کلامش در نظم و نثر، به «نظام» معروف شده است.

در کتابهای متعددی از نظام، با اشاره به حضور خلیفه ثانی نزد در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام، چنین آمده است:

«انّ عمر ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتی ألقیت المحسن من بطنها». [۶۱].

«عمر در روز اخذ بیعت برای ابی‌بکر بر شکم فاطمه زد، در نتیجه، فرزندی که وی در رحم داشت و نام آن را محسن نهاده بود سقط شد».

مبرد و کتاب کامل

محمد بن یزید بن عبدالاکبر بغدادی (۲۱۰-۲۸۵) ادیب و

[صفحه ۶۳]

نویسنده معروف اهل سنت- که آثار گران سنگی از او به یادگار مانده است - در کتاب «الکامل» خود، داستان آرزوهای خلیفه‌ی اول را به نقل از عبدالرحمان بن عوف آورده و یادآور می‌شود:

«وددت أنى لم أكن كسفت عن بيت فاطمة و تركته ولو أغلق على الحرب». [۶۲].

«آرزو می کردم ای کاش بیت فاطمه را هتک حرمت نمی کردم و آن را رها می نمودم هر چند برای جنگ بسته شده باشد».

مسعودی و مروج الذهب

ابوالفرج مسعودی (متوفای ۳۴۵) در مروج الذهب می نویسد: ابوبکر در حال احتضار چنین گفت:

من سه چیز انجام دادم و آرزو داشتم که کاش آنها را انجام نمی دادم، یکی از آن سه چیز این بود که:

«فوددت أنى لم أكن ففتشت بيت فاطمة و ذكر في ذلك كلاماً كثيراً». [۶۳].

«آرزو می کردم کاش حرمت خانه ی زهرا را زیر پا نمی نهادم و در این مورد سخن زیادی گفت».

[صفحه ۶۴]

مسعودی، با اینکه نسبت به اهل بیت پیامبر، گرایش های سالمی دارد، ولی باز به ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی سخن خلیفه خود داری کرده و با کنایه رد شده است و تنها به این اکتفا نموده که خلیفه سخن زیادی در این مورد گفت. حالا این سخن زیاد چه بوده است خدا می داند؟!

ابن ابی دارم و کتاب میزان الاعتدال

احمد بن محمد معروف به ابن ابی دارم، محدث کوفی (متوفای ۳۵۷)، کسی است که محمد بن أحمد بن حماد کوفی درباره ی او می گوید: «كان مستقيماً الأمر عامةً دهرة؛ او در سراسر عمر خود، پوینده ی راه راست بود».

ذهبی نیز می نویسد:

«كان موصوفاً بالحفظ و المعرفة إلا أنه يترفض». [۶۴].

«او به حافظ و معرفت حدیث شهرت دارد، نقطه ضعفش این است که به تشیع میل داشته است».

اصولاً جای تاسف است که علاقه به اهل بیت، یکی از نقاط ضعف محدثان شمرده شود.

[صفحه ۶۵]

به هر روی، ابن ابی دارم نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده می شود:

«ان عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بمحسن».

«عمر لگدی بر فاطمه زد، در نتیجه او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد». [۶۵].

محمد بن مکرم و مختصر تاریخ دمشق

علی بن حسن بن هبة الله معروف به ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱) کتابی در تاریخ دمشق تألیف نموده که اخیراً در هشتاد جلد منتشر شده است، سپس این موسوعه را محمد بن مکرم معروف به ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱) تلخیص کرده، او نیز داستان دیدار عبدالرحمان را با ابی بکر یادآور شده و چنین می گوید، ابوبکر گفت:

«لا آسی علی شیء من الدنيا إلا علی ثلاث فعلتھنّ وددت أنّی لو ترکتھنّ... وددت أنّی لم أکن کشفْتُ بیت فاطمة عن شیء مع أنّهم اغلقوه علی الحرب». [۶۶].

[صفحه ۶۶]

«من بر چیزی از امور دنیا تأسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی دادم... دوست داشتم خانه ی فاطمه را هتک حرمت نمی کردم هر چند ساکنان خانه آن را برای جنگ ببندند».

ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه

عبدالحمید بن هبة الله مدائنی معتزلی (متوفای ۶۵۵) مورخ و نویسنده ی توانای جهان اسلام و مؤلف شرح نهج البلاغه در بیست جلد، سرگذشت یورش به خانه ی زهرا علیها السلام را در موارد مختلف کتاب خویش یادآور شده است، هر چند در

جایی هتک حرمت مزبور را صحیح دانسته و آن را گناه کبیره نمی‌شمارد؛ زیرا به رغم او، عمر حق داشت افرادی را که از بیعت سرباز می‌زند تهدید کند! البته این نظریه‌ی گروهی از معتزله است و اختصاص به ابن ابی‌الحدید ندارد. [۶۷].

در موردی می‌گوید: «برخی از حوادثی که شیعه نقل کرده می‌پذیرم نه تمام آنچه را که آنان نقل کرده‌اند». [۶۸].

در مورد سوم می‌گوید: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خون هبار بن اسود

[صفحه ۶۷]

را حلال شمرد، زیرا او کسی بود که با نیزه به کجاوه‌ی دختر پیامبر (زینب) زد و او فرزند خود را سقط کرد».

ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

این داستان را برای استاد، نقیب ابوجعفر، نقل کردم، او روایت را تصدیق کرد، سپس به او گفتم اجازه می‌دهی من این تاریخ را که: «فاطمه از ترس، محسن خود را سقط کرد و اگر پیامبر زنده بود خون سکی را که سبب سقط جنین او شده بود، حلال می‌شمرد» را از شما نقل کنم؟

استاد در پاسخ گفت: «از من نقل نکن، همچنین خلاف آن را نیز از من نقل نکن، من در این مساله نظر قاطع ندارم، چون روایات در این زمینه اختلاف دارند». [۶۹].

جوینی و کتاب فرائد السمطین

ابراهیم بن محمد بن المویذ معروف به جوینی (متوفای ۷۲۲) از مشایخ ذهبی است [۷۰]، ذهبی در حق استادش جوینی چنین می‌گوید: امام، محدث یگانه، فخر الاسلام، صدر الدین.

[صفحه ۶۸]

جوینی در کتاب «فرائد السمطین» به طور مستن از ابن عباس نقل می‌کند که او گفته: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد اشک آلود شد. سپس حسین بن علی بر

آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه علیها السلام را پرسیدند، فرمود:

«آتی لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدی کأنی بها وقد دخل الدلّ بیتها وانتهکت حرمتها و غصب حقها و منعت ارثها و کسر جنبها و اسقطت جنینها، و هی تنادی یا محمداه فلا تجاب و تستغیث فلا تغاث». [۷۱].

«زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می‌بینم ذلت وارد خانه‌ی او شده، حرمتش پایمال گشته، حش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندى را که در رحم دارد سقط شده در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: یا محمداه! ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، استغاثه می‌کند، اما کسی به به فریادش نمی‌رسد».

[صفحه ۶۹]

شمس الدین ذهبی و تاریخ الاسلام

شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفای ۷۴۸) در کتاب تاریخ الاسلام در تاریخ زندگی ابوبکر چنین می‌نویسد:

عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر بر او وارد شد و بر وی سلام کرد، پس از گفتگویی، ابوبکر به او چنین گفت:

«أما آتی لا آسی علی شیء، إلا علی ثلاث فعلتھنّ، و ثلاث لم أفعلھنّ، و ثلاث ودِدْتُ آتی سألت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ عَنْھنّ: وِدِدْتُ آتی لم أكن كشفتُ بیت فاطمةً و تركتهُ و إن أغلق علی الحرب». [۷۲].

«من بر چیزی تاسف نمی‌خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و سه چیزی که انجام ندادم و سه چیزی که کاش از رسول خدا می‌پرسیدم. دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم هر چند برای جنگ بسته شود...».

علی بن ابی‌بکر هیثمی و مجمع الزوائد

نور الدین علی بن ابی‌بکر هیثمی (متوفای ۸۰۷) مولف کتاب

«مجمع الزوائد و منبع الفوائد»، وی در باب «کراهه الولایه» چنین می نویسد:

عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر از او عیادت کرد پس از گفتگوهایی، وی چنین گفت:

«مَا أَنَّى لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتَهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَ ثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتَهُنَّ، وَ ثَلَاثٌ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْهُنَّ، فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتَهُ وَ إِنِ اغْلِقْ عَلَى الْحَرْبِ». [۷۳].

«من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی دادم. و سه چیزی که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، دوست داشتم سه چیز را از رسول خدا می پرسیدم، آن سه چیز را که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی دادم این که: خانه فاطمه را به حال خود ترک نموده و هتک حرمت او نمی کردم هر چند برای جنگ بسته شده باشد».

ابن حجر عسقلانی و لسان المیزان

احمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲) در کتاب

«لسان المیزان» در شرح حال علوان و علی، داستان عیادت عبدالرحمان بن عوف را از ابی بکر می نویسد، او در موضوعات سه گانه ای که انجام داده و آرزو می کرد که ای کاش انجام نمی دادم، چنین می نویسد:

«أَنَّى لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتَهُ وَ إِنِ اغْلِقْ عَلَى الْحَرْبِ». [۷۴].

«من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، یکی از آنها هتک حرمت خانه فاطمه که کاش به حال خود وا می گذاشتم هر چند برای جنگ بسته شده باشد».

متقی هندی و کنز العمال

علاء الدین علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) در دائره المعارف حدیثی خود به نام «کنز العمال»، حدیث عبدالرحمان بن عوف را به طور مفصل نقل کرده و آرزوهای خلیفه را در مورد نه گانه به روشنی بیان کرده است. از جمله آن که می گوید: یکی از سه چیزی که آرزو می کردم کاش انجام نمی دادم، این است که:

[صفحه ۷۲]

«وددت انی لم اکن اُکشفُ بیتَ فاطمَه و ترکته و ان کانوا قد غلقوه علی الحرب». [۷۵].
«کاش حرمت خانه ی فاطمه را زیر پا نمی نهادم، هر چند آنان برای جنگ خانه را بسته بودند».

عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب الإمام علی

این دانشمند خیبر و شهیر مصری، داستان در دربار هجوم به خانه ی وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به نقل یکی از آنها بسنده می کنیم:

«إنَّ عمر قال: و الذی نفسی بیده، لیخرجنَّ أو لأحرقنَّها علی من فیها...! قالت له طائفةٌ خافت الله و رعت الرسول فی عقبه: یا أباحفص، إنَّ فیها فاطمة...! فصاح لا یبالی: و إن...!» واقترَب وقرع الباب، ثم ضربه و اقتحمه... و بدا له علی... ورنَّ حینذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار... فإن هی إلّا رنة استغائنه أطلقتها: یا أبت رسول الله...»

تستعدی بها الراقد بقربها فی رضوان ربّه علی عسف صاحبه، حتّی تبدّل العاتی المدل غیر إهابه، فتبدّد علی الأثر جبروته، و ذاب عنفه و عنفوانه، وودّ من خزی لو یخرّ صعقاً تبتلعه مواطئ قدمیه ارتداد هدبه إلیه....»

[صفحه ۷۳]

و عند ما نکص الجمع، و راح یفرّ کنوافر الظباء المفزوعة أمام صیحة الزهراء، کان علیّ یقلّب عینیّه من حسره و قد غاض حلمه، وقل همّه، و تقبضت أصابع یمینه علی مقبض سیفه کهمّ من غیظه أن تغوص فیہ...». [۷۶].

«قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیاید والا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می کشم! گروهی که از خدا می ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است. و او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. علی علیه السلام پیدا شد.

صدای ناله‌ی زهرا در آستانه‌ی خانه بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه‌ای بود که دختر پیامبر سر داده و می گفت: پدر! ای رسول خدا... می خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود، برگرداند، تا سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیری را نابود کند و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه‌ای نازل شده او را در می یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه‌ی زهرا فرار کند، علی از شدت تاثیر و

[صفحه ۷۴]

حسرت با گلوبی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می گردانید و انگشتان خود را بر قبضه‌ی شمشیر فشار می داد و می خواست از شدت خشم در آن فرورود...».

احتجاج فیه فعل خلیفه

موضوع گردآوری هیزم و آتش برای سوزاندن بیت فاطمه در صدر اسلام از مسلمات تاریخ بود، افراد دیگری که خود در زمان قدرت و حکمروایی خویش مصدر چنین کارهایی بوده‌اند با استناد به عمل خلیفه، کار خود را توجیه می کردند.

اینک دو مورد را در اینجا یادآور می شویم:

۱. عبدالله بن زبیر برای اخذ بیعت از بنی هاشم و در راس آنان علی بن الحسین علیهما السلام جمع مزبور را تهدید به قتل و سوزاندن کرد و بدین منظور همگان را در نقطه‌ای گرد آورده و تهدید کرد که اگر بیعت نکنید همگی طعمه آتش خواهید شد.

سرانجام بنی هاشم با کمک‌های بی دریغ مختار ثقفی از حبس آزاد شدند، زیرا ابن زبیر از قوه و قدرت مختار آگاه بود.

بعدها که آنها از آسیاب افتاد و عبدالله بن زبیر به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد، مردم برادر عبدالله، عروه بن زبیر

را

[صفحه ۷۵]

نکوهش می کردند و می گفتند: برادرت چه تصمیم غیر صحیحی گرفته بود، زیرامی خواست همه ی بنی هاشم را که در شعب ابی طالب جمع کرده بود بسوزاند.

او در پاسخ گفت: هدف او از این کار، توحید کلمه بود.

او می خواست میان مسلمانان اختلاف راه پیدا نکند و همگی در اطاعت یک نفر قرار گرفته و سخن آنان باشد. همچنان که عمر بن خطاب این کار را با بنی هاشم انجام داد، آنگاه که از بیعت ابی بکر سرباز زدند، او در کنار خانه ی آنان هیزم آماده کرد و خانه را بر سر آنان آتش زد. [۷۷].

۲. مورد دیگر را علامه حلی در کتاب «نهج البلاغه و کشف الصدق» از بلاذری نقل کرده که متن آن چنین است:

«لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ كَتَبَ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَظَمْتَ الرَّزِيَّةَ وَجَلَّتْ الْمَصِيبَةُ، وَحَدَثَ فِي الْإِسْلَامِ حَدَثٌ عَظِيمٌ، وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ.

فكتب إليه يزيد:

أَمَّا بَعْدُ، يَا أَحْمَقُ، فَإِنَّا جِئْنَا إِلَى بَيْوتِ مَجْدَدَةٍ، وَ فَرَشَ مَمْهَدَةٍ وَ وَسَادَهُ مَنْضَدَةً، فَقَاتَلْنَا عَنْهَا، فَإِن يَكُن الْحَقُّ لَنَا فَعَن حَقَّنَا

[صفحه ۷۶]

قاتلنا، وَ إِن كَانَ الْحَقُّ لَغَيْرِنَا، فَأَبُوكَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ هَذَا وَ اسْتَأْثَرَ بِالْحَقِّ عَلَى أَهْلِهِ. » [۷۸].

«هنگامی که حسین بن علی به شهادت رسید، عبدالله بن عمر به یزید به معاویه چنین نامه نوشت: مصیبت بزرگی رخ داده و در اسلام حادثه ی بزرگی انجام گرفته و روزی مانند روز قتل حسین نیست.

یزید در پاسخ او نوشت: ای ابله! ما به خانه های نو و فرش های گسترده و پشتی های چیده وارد شدم و در راه آن نبرد کردیم، اگر حق با ما باشد به حق نبرد کرده ایم و اگر حق از آن غیر ما باشد، پدر تو نخستین کسی بود که این سنت را رواج داد و حق را از صاحبان آن برگرفت!«.

بخش پایانی

در تأیید گزارشهای فوق، بایستی به دیدگاه و قضاوت منفی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به خلفا، اشاره کرد که در مآخذ مهم حدیثی و تاریخی منعکس است و برای نمونه به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بخاری در جای جای صحیح خود، از خشم فاطمه نسبت

[صفحه ۷۷]

به خلیفه‌ی نخستین سخن می‌گوید. در کتاب خمس می‌گوید:

«فغضبتُ فاطمةُ بنتُ رسولِ اللهِ فهِجرتُ أبابکرَ فلم تزل مهاجرةً حتی تُوقیتُ». [۷۹].

«فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابی‌بکر خشمگین شد و او را ترک گفت و این متارکه تا روزی که درگذشت ادامه داشت».

در کتاب فرائض می‌نویسد:

«فهِجرته فاطمةُ فلم تکلمه حتی ماتت». [۸۰].

«فاطمه، ابی‌بکر را ترک گفت و تا روزی که درگذشت با او سخن نگفت».

در کتاب مغازی در باب غزوه‌ی خیبر می‌گوید:

«فأبی أبوبکر أن یدفعَ إلی فاطمةَ منها شیئاً فوجدتُ فاطمةَ علی أبی‌بکر فی ذلك فهِجرتُهُ فلم تکلمه حتی تُوقیتُ». [۸۱].

[صفحه ۷۸]

«ابوبکر ابا وریزید از آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (به تعبیر او) به ارث نهاده چیزی به فاطمه بدهد از این جهت فاطمه از ابوبکر، ناراحت و خشمگین شد و تا روزی که درگذشت با او سخن نگفت».

مجموع این روایات حاکی است که: آن کس که خشنودی و خشم او مایه‌ی خشنودی و خشم خداست، نسبت به خلیفه خشمگین بوده و تا پایان عمر خویش بر این حالت باقی بوده است.

۲. از سخنان امیرمومنان علیه‌السلام در کنار قبر پنهان دخت گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً مظلومیت زهرا علیهاالسلام آشکار می‌گردد. آنجا که در کنار تربت پاک همسرش خطاب به رسول خدا این چنین عقده‌ی دل می‌گشاید:

«سُتِنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَي هِزْمِهَا، فَأَحْفِيهَا السَّوْأَلُ وَ اسْتَخْبِرُهَا الْحَالُ؛ هَذَا وَ لَمْ يَطْلُ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُ مَنْكَ الذِّكْرُ». [۸۲].

«به زودی دخترت تو را آگاه ساخت که امت تو چگونه در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند. سرگذشت وی را از او بی‌پرده بپرس و او را سوال پیچ کن (تا ماجرا را

[صفحه ۷۹]

برای تو شرح دهد). این چنین شد در حالی که هنوز با زمان حیات تو چندان فاصله‌ای زیاد نیست و یادت فراموش نگردیده است.»

۳. مراسم دفن زهرا علیهاالسلام شبانه [۸۳] و بدون خبر کردن دیگران برگزار شد. در حالی که جا داشت مراسم تشییع و دفن یگانه دختر پیامبر و محبوبترین و نزدیکترین کس او، توسط عامه‌ی مسلمین با شکوهی در خور برگزار گردد و صحابی و انصار، بخشی از حق عظیم پیامبر بر خویش را با احترام شایسته به پیکر دختر گرامی وی، ادا کنند. مگر پیامبر، چند فرزند بی‌واسطه داشت؟! اما چنین نشد و مولای متقیان علی علیه‌السلام، پیکر عزیز خویش را در دل شب و در نقطه‌ای نامعلوم، به خاک سپرد. هنوز هم قبر فاطمه پنهان است و افراد ناوارد، قبر فاطمه بنت اسد را قبر فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌انگارند.

خود این عمل - کفن و دفن محرمانه‌ی زهرا - نوعی اعتراض مدبرانه به دژ خوبی مهاجمان به خانه‌ی وحی بود که می‌تواند برای

[صفحه ۸۰]

آیندگان معنا دار باشد. و حق پژوهان را سر نخ‌ی قابل تحقیق از حقیقت، به دست دهد.

در اینجا دامن سخن را کوتاه می‌کنیم هر چند سخن در این مورد بسیار است.

قم- مؤسسه‌ی امام صادق علیه‌السلام

جعفر سبحانی

۱۳۷۹ / ۱۲ / ۱۵

پاورقی

[۱] الشافی ۳ / ۲۴۱، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی؛ تلخیص الشافی ۳ / ۷۶.

[۲] متن نامه‌ی معاویه را ابن ابی‌الحدید در شرح خود، ج ۱۵، ص ۱۸۶ نقل کرده است.

[۳] نهج‌البلاغه، صبحی صالح، نامه‌ی ۲۸.

[۴] نور / ۳۶.

[۵] تاریخ طبری ۲ / ۴۴۹، حوادث سال ۱۱.

[۶] ملل و نحل شهرستانی ۱ / ۲۳؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ۶ / ۵۲، ط مصر.

[۷] نهج‌البلاغه، نامه ۶۲ (نامه آن حضرت به اهل مصر که همراه مالک اشتر فرستاد).

[۸] صحیح بخاری ۵ / ۲۹، باب مناقب فاطمه علیها‌السلام و فتح الباری در شرح صحیح بخاری ۷ / ۱۰۵.

[۹] توبه / ۶۱.

[۱۰] مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۴؛ مجمع الزوائد ۹ / ۲۰۳ و حاکم در کتاب مستدرک، احادیثی می‌آورد که جامع شریطی باشند که بخاری و مسلم در صحت حدیث، آنها را لازم دانسته‌اند.

[۱۱] مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۶.

[۱۲] آل عمران / ۴۲.

[۱۳] (نور خدا) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. (نور / ۳۶).

[۱۴] قرأ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هذه الآية (فى بيوت أذن الله أن ترفع...) فقام إليه رجل فقال: أى بيوت هذه يا رسول الله؟ قال: بيوت الأنبياء. فقام إليه أبوبكر فقال: يا رسول الله هذا البيت منها؟ البيت على و فاطمه قال: نعم. من أفاضلها (الدر المنثور ۶ / ۲۰۳، تفسير سوره نور؛ روح المعانى ۱۸ / ۱۷۴).

[۱۵] احزاب / ۳۳.

[۱۶] الدر المنثور ۶ / ۶۰۶.

[۱۷] مصنف ابن ابى شيبه ۸ / ۵۷۲.

[۱۸] ميزان الاعتدال ۲ / ۴۹۰، شماره ۴۵۴۹.

[۱۹] تهذيب التهذيب ۹ / ۷۴، شماره ۹۰.

[۲۰] تهذيب التهذيب ۷ / ۴۰، شماره ۷۱.

[۲۱] تهذيب التهذيب ۳ / ۳۹۶، شماره ۷۲۸.

[۲۲] تهذيب التهذيب ۱ / ۲۶۶، شماره ۵۰۱.

[۲۳] انساب الأشراف ۱ / ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره.

[۲۴] تذکره الحفاظ ۳ - ۹۲، شماره ۸۶۰.

[۲۵] سير اعلام النبلاء ۱۳ / ۱۶۲، شماره ۹۶.

[۲۶] البدايه والنهائيه ۱۱ / ۶۵، حوادث سال ۲۷۹.

[۲۷] ميزان الاعتدال ۳ / ۱۵۳، شماره ۵۹۲۱.

[۲۸] تاريخ بخارى ۷ / ۳۸۷، شماره ۱۶۸۵.

[۲۹] در اين مورد به كتاب تعجيل المنفعه، ص ۲۱۹ - ۲۲۳، ۲۲۵ و ۲۵۴ مراجعه شود.

[۳۰] تهذيب التهذيب ۴ / ۲۰۳، شماره ۳۴۱.

[۳۱] تهذيب التهذيب ۵ / ۳۴۶ - ۳۴۹، شماره ۶۰۰.

[۳۲] الاعلام ۴ / ۱۳۷.

[۳۳] الامامه و السياسه، ص ۱۲، چاپ المكتبه التجاربه الكبرى، مصر.

[۳۴] الامامه والسیاسه، ص ۱۳، چاپ المكتبه التجاریه الكبرى، مصر.

[۳۵] مسلماً این بخش از تاریخ، برای علاقمندان به شیخین بسیار سنگین و ناگوار بوده است، لذا برخی درصدد برآمدند که در نسبت کتاب الإمامه والسیاسه به ابن قتیبه تردید کنند، حال آن که ابن ابی‌الحدید، استاد فن تاریخ، این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و تحریفگران بخشی از مطالب آن را به هنگام چاپ، حذف کرده‌اند. غافل از آنکه مطالب مزبور در شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید موجود است. زر کلی در اعلام، کتاب الامامه والسیاسه را از آثار ابن قتیبه می‌داند و سپس می‌افزاید: «برخی از علما در انتساب این کتاب به ابن قتیبه تأمل دارند». یعنی شک و تردید را به دیگران نسبت می‌دهد نه به خویش، همچنان که الیاس سرکیس (معجم المطبوعات العربیه ۱/ ۲۱۲) این کتاب را از آثار ابن قتیبه می‌داند.

[۳۶] تاریخ طبری ۲/ ۴۴۳، چاپ بیروت.

[۳۷] میزان الاعتدال ۳/ ۴۹۸، شماره ۷۳۰۶.

[۳۸] تهذیب التهذیب ۹/ ۱۲۸-۱۳۱، شماره ۱۸۰.

[۳۹] تهذیب التهذیب ۲/ ۷۵-۷۶، شماره ۱۱۶.

[۴۰] تهذیب التهذیب ۱۰/ ۲۷۰، شماره ۴۸۲.

[۴۱] میزان الاعتدال ۲/ ۹۲، شماره ۲۹۵۹؛ تهذیب التهذیب ۳/ ۳۸۲، شماره ۶۹۸.

[۴۲] عقد الفرید ۴/ ۲۶۰، چاپ مکتبه هلال.

[۴۳] استیعاب ۳/ ۹۷۵، تحقیق علی محمد بجاوی، چاپ قاهره.

[۴۴] المختصر فی اخبار البشر ۱/ ۱۵۶، ط دار المعرفه، بیروت.

[۴۵] عقد الفرید ۴/ ۲۶۰، چاپ مکتبه هلال.

[۴۶] الدرر الكامنه، نگارش ابن حجر ۱/ ۳۷۲.

[۴۷] الأعلام ۱/ ۱۶۵.

[۴۸] نهایه الارب فی فنون الأدب ۱۹/ ۴۰، نگارش نویری، چاپ قاهره، ۱۳۹۵ هـ.

[۴۹] استیعاب ۳/ ۹۷۵، تحقیق علی محمد بجاوی، چاپ قاهره.

[۵۰] مسند فاطمه، سیوطی، ص ۳۶، چاپ مؤسسه کتب ثقافیه بیروت.

[۵۱] مصنف ابن ابی شیبہ ۵۷۲ / ۸.

[۵۲] کنز العمال ۵ / ۶۵۱، شماره ۱۴۱۳۸، ط مؤسسه الرساله، بیروت.

[۵۳] ازالۀ الخفاء ۲ / ۲۹، ناشر اکیدمی، ط لاهور.

[۵۴] دیوان محمد حافظ ابراهیم ۱ / ۸۲.

[۵۵] اعلام النساء ۴ / ۱۱۴.

[۵۶] الأموال، ص ۱۹۵، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ص ۱۷۴، چاپ بیروت، نیز ابن عبدربه در عقد الفرید ۴ / ۲۶۸ جمله های حذف شده را نقل کرده است چنانکه خواهد آمد.

[۵۷] طبقات ۸ / ۲۷، ط دار صادر.

[۵۸] میزان الاعتدال ۲ / ۱۹۵.

[۵۹] المعجم الكبير طبرانی ۱ / ۶۲، شماره حدیث ۴۳، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.

[۶۰] عقد الفرید ۴ / ۲۶۸، چاپ مکتبه الهلال.

[۶۱] الوافی بالوفیات ۶ / ۱۷، شماره ۲۴۴۴؛ ملل و نحل شهرستانی ۱ / ۵۷، چاپ دارالمعرفه، بیروت. در ترجمه نظام به کتاب «بحوث فی الملل والنحل» ۳ / ۲۴۸ - ۲۵۵ مراجعه شود.

[۶۲] شرح نهج البلاغه ۲ / ۴۷، چاپ مصر.

[۶۳] مروج الذهب ۲ / ۳۰۱، چاپ داراندلس، بیروت.

[۶۴] سیر اعلام النبلاء ۱۵ / ۵۷۷، شماره ترجمه ۳۴۹.

[۶۵] میزان الاعتدال ۱ / ۱۳۹.

[۶۶] مختصر تاریخ دمشق ۱۳ / ۱۲۲، چاپ دارالفکر، سال ۱۹۸۹.

[۶۷] شرح نهج البلاغه ۱۶ / ۲۷۲؛ مغنی، قاضی عبدالجبار ۱ / ۳۳۷.

[۶۸] شرح نهج البلاغه ۱۷ / ۱۶۸.

[۶۹] شرح نهج البلاغه ۱۴ / ۱۹۲.

[۷۰] معجم شیوخ الذهبی ۱۲۵، شماره ۱۵۶.

[۷۱] فرائد السمطين ۲ / ۳۴، چاپ بيروت.

[۷۲] تاريخ الإسلام، چاپ دارالكتاب العربی، تحقيق دكتور تدمری، ج ۳، ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

[۷۳] مجمع الزوائد و منبع الفوائد ۵ / ۲۰۲ - ۲۰۳، چاپ سوم، سال ۱۴۰۲.

[۷۴] لسان الميزان ۴ / ۱۸۹، چاپ حيدرآباد دکن، ۱۳۳۳ هـ.

[۷۵] كنز العمال ۵ / ۶۳۱، حديث شماره ۱۴۱۱۳.

[۷۶] عبدالفتاح عبدالمقصود، علي بن ابي طالب ۴ / ۲۷۴ - ۲۷۷ و نیز ۱ / ۱۹۲ - ۱۹۳.

[۷۷] مروج الذهب ۳ / ۲۷۶، منشورات دانشگاه لبنان؛ ۳ / ۷۷، چاپ دار أندلس.

[۷۸] نهج الحق و كشف الصدق، ص ۳۵۶.

[۷۹] صحيح البخاری، باب فرض الخمس، ۴ / ۷۸، چاپ مكتبهى عبدالحميد احمد الحنفی.

[۸۰] صحيح البخاری، كتاب الفرائض، باب قول النبى، صلى الله عليه و آله و سلم لا نورث ما تركنا صدقه ۸ / ۱۴۹.

[۸۱] صحيح البخاری، باب غزوه خيبر.

[۸۲] نهج البلاغه، خطبهى ۲۰۲.

[۸۳] دفن حضرت زهرا عليها السلام در نیمه شب بدون خبر کردن دیگران، از مسلمات تاریخ است.

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

لبيك يا خاتمه اى ، لبيك يا حسين(ع) است